جلسه 5-631

**دو‌شنبه - 14/06/94**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في‌ الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که در مورد قربانی بقره در برخی از روایات تعبیر شده بود که بقره باید ثنیه باشد. و در لغت اکثرا معنا کردند ثنیه را به گاوی که دوساله شده و وارد سال سوم شده. ولی اکثر فقهاء، مشهور فقهاء بقرۀ ثنیه را معنا کردند که داخل در سال دوم شده باشد. این مقدار چون منشأ اجمال می‌شود در معنای ثنیه، باعث می‌شود که ما رجوع کنیم به اطلاقات کفایت ذبح بقره: فما استیسر من الهدی، و لو بعد از یک‌سالگی، هنوز دوساله نشده؛ چون شاید فی علم الله این بقره، ثنیه باشد. منتها در مقابل این روایاتی که می‌گوید: بقره، ثنیه باشد، دو تا روایت داشتیم، این دو تا روایت را باید توجیه کنیم. یکی صحیحۀ حلبی بود؛ یکی صحیحۀ محمد بن حمران بود.

در صحیحۀ حلبی گفت: اما البقر فلایضرک بایّ اسنانها ضحّیت و اما الابل فلایصلح الا الثنيّ فما فوق. گفته می‌شود که ظاهر این روایت این است که در بقر، لازم نیست ثنی باشد؛ ابل باید ثنی باشد. بقر هر چه شد مهم نیست؛ ثنی باشد یا نباشد. پس این‌که ما باییم بگوییم: باید بقره، ثنیه باشد، ولی ما قدر متیقن‌گیری می‌کنیم، قدر متیقن این است که بقرۀ کمتر از یک‌سال، بقره‌ای که هنوز وارد سال دوم نشده، او ثنیه نیست، او را نمی‌شود ذبح کرد. گفته می‌شود که نه، اصلا نیاز به این مطالب نیست؛ ثنیه گیرم اصلا آن بقره‌ای است که اکمل سنتین و دخل فی الثالثة، صحیحۀ حلبی می‌گوید: لازم نیست بقره، ثنیه باشد؛ ابل باید ثنی باشد.

مرحوم آقای خوئی در جواب فرمود که اگر می‌خواهید بگویید: کمتر از یک‌سال هم بقره شش‌ماهه هم باشد ذبحش مجزی است، این درست نیست؛ چون به او بقره نمی‌گویند؛ به او می‌گویند عجل. شک هم بکنیم که به او می‌گویند عجل یا بقره، قاعدۀ‌ اشتغال جاری است؛ می‌گوید: شما باید احراز کنید ذبح بقره کردید. کمتر از یک‌سال اگر باشد، احراز نمی‌کنید ذبح بقره کردید. و لذا صحیحۀ حلبی با آن قدر متیقن‌گیری که ما کردیم از ثنیه، کاملا وفق می‌دهد. ما قدر متیقن‌گیری‌مان این بود که می‌گفتیم: نمی‌دانیم ثنیه به بقره‌ای که دو سالش کامل شده می‌گویند و وارد سال سوم شده یا به آن بقره‌ای که یک‌سالش کامل شده و وارد سال دوم هم شده ثنیه می‌گویند و طبق اصل برائت گفتیم: بنابراین چون روشن نیست جایز هست طبق اصل برائت ذبح این بقره‌ای که یک‌ساله شده. خب با این حرف ما تنافی پیدا نمی‌کند صحیحۀ حلبی؛ خب صحیحۀ حلبی هم می‌گوید: بقره شد سن مهم نیست. تا یک‌ سال نشده بقره نیست؛ اما جزما او احتمالا.

راجع به صحیحۀ محمد بن حمران هم که داشت:‌ البقرة تبیعها و مسنها سواء، بقره چه تبیع باشد چه مسن فرقی نمی‌کند؛ مجزی است. ایشان فرمودند که این روایت هم خلاف آن که ما قدر متیقن‌گیری کردیم نیست. ما قدر متیقن‌گیری‌مان نتیجه‌اش این بود که بقرۀ کمتر از یک‌سال را ذبح نکنید؛ چون یقینا او ثنیه نیست. ولی بقرۀ بیشتر از یک‌سال را ذبح کنید؛ چون شاید ثنیه باشد؛ اصل برائت به ما اجازه می‌دهد او را ذبح کنیم. این صحیحۀ محمد بن حمران با این، جور می‌آید. چرا؟ برای این‌که تبیع در برخی از استعمالات درست است که گفته شده گاو کمتر از یک‌سال، و لکن وافی می‌گوید: تبیع یعنی گاوی که دخل فی السنة الثانیة؛ التبیع ما دخل فی الثانیة‌ و المسن ما دخل فی الثالثة. مرآة‌ العقول هم این را گفته؛ گفته: هذه الروایة تدل علی ما هو المشهور من الاکتفاء بدخول فی السنة الثانیة‌ فان التبیع ما دخل فی الثانیة و المسن ما دخل فی الثالثة. و شاید هم اصلا تبیع دو معنا داشته باشد: یک معنای تبیع آن بقره‌ای است که داخل سال دوم شده که وافی و مرآة می‌گویند؛ یک معنا هم از تبیع آن بچۀ گاوی است که یک‌ساله نشده که در صحاح اللغة و نهایۀ ابن‌اثیر دارد که ولد البقر فی اول السنة.

وقتی که دو معنا پیدا کرد تبیع یا مجمل شد، شاید صحیحۀ محمد بن حمران مرادش از تبیع گاوی است که یک‌ساله شده؛ و داخل در سال دوم شده؛ این را می‌گوید تبیع. می‌گوید:‌ گاوی که داخل در سال دوم شده که تبیع است و گاوی که داخل سال سوم شده که مسن است، فرق نمی‌کند. خب ما هم همین را گفتیم؛ ما خلاف این را نگفتیم. آن صحیحۀ عیص که می‌گفت:‌ الثنیة‌ من البقر و المعز قدر متیقنش این بود که گاو کمتر از یک‌سال را نمی‌شود کشت؛ چون قطعا او ثنیه‌ نیست. این ظهور حجت است برای ما. یعنی الثنیة من البقر یک ظهوری دارد و یک اجمالی: ظهورش این است که کمتر از یک‌ سال آن بقره‌ای که بر فرض شما بگویید بقره صدق می‌کند، اگر بقره هم صدق کند ولی کمتر از یک سال باشد چون ثنیه نیست، ذبحش مجزی نیست. این ظهور را باید عمل کنیم. نسبت به سال دوم که دخل فی السنة الثانیة مجمل است. بعضی‌ها گفتند:‌ او هم ثنیه نیست؛ بعضی‌ها گفتند: او ثنیه است. اجمال را کار نداریم اما به ظهور الثنیة‌ من البقر باید عمل کنیم. و ظهوری بر خلاف آن، ما احراز نکردیم؛ ظهور لم‌یحرز له معارض. ظهور صحیحۀ عیص که می‌گوید: کمتر از یک‌سال اگر باشد بقره،‌ ذبحش مجزین نیست؛ چون ثنیه نیست این ظهور معارش برایش محرز نیست باید به او عمل کنیم؛ چون شاید صحیحۀ محمد بن حمران که می‌گوید: تبیعها و مسنها سواء مقصودش این است که گاو یک‌ساله و دوساله یعنی گاوی که دخل فی السنة الثانیة‌ و گاوی که دخل فی السنة‌ الثالثة سوا. خب تنافی پیدا نمی‌کنند این دو روایت.

[سؤال: ... جواب:] صحیحۀ محمد بن حمران می‌گوید: اسنان البقر تبیعها و مسنها سواء. شاید تبیع همان ثنی باشد. ادعا این است که شاید تبیع و لو طبق یک استعمال که وافی و مرآة العقول می‌گوید، با ثنی معنایش یکی باشد. ادعا این است. البته این ادعا در مرآة العقول و وافی مطرح شده و برخی مخالفند؛ آقای خوئی ادعا نمی‌کند همه این را می‌گویند. آقای خوئی می‌گوید: احتمال دارد حرف این‌ها درست باشد و تبیع در این استعمال محمد بن حمران که می‌گوید: تبیعها ومسنها سواء به همان معنای ثنی باشد که در صحیحۀ عیص بود؛ گفت: الثنیة‌ من البقر. هر دو مرادشان بقره‌ای است که اکمل السنة‌ الاولی و دخل فی السنة‌ الثانیة.

[سؤال: ... جواب:] دلیل نمی‌شود این مطلب. ببینید در تبیع دو احتمال مطرح شد: بقرۀ کمتر از یک‌سال، تبیع است که صحاح اللغة و نهایۀ ابن اثیر گفته، مرحوم شیخ طوسی در مبسوط نقل کرده از ابی‌عبیده: ان التبیع لایدل علی سنٍّ؛‌ و لکن احتمال دوم که وافی و مرآة العقول می‌گوید، این است که تبیع گاوی است که اکمل السنة‌ الاوی و دخل فی السنة الثانیة. در ثنی دو احتمال هست: یکی این‌که آن گاوی که اکمل السنة الاولی و دخل فی السنة‌ الثانیة؛ دوم گاوی که اکمل السنتین و دخل فی السنة الثالثة. احتمال دوم در تبیع که ما دخل فی السنة الثانیة‌ که در وافی می‌گفت با احتمال اول در ثنی لکه او هم ما اکمل السنة الاولی و دخل فی السنة الثانیة یکی می‌شوند. و ما علم نداریم به مغایرت معنای تبیع با ثنی؛ احتمالش هست؛ علم که نداریم. وقتی احتمالش بود، علم نداشتیم، ظهور صحیحۀ عیص حجت بلامعارض است؛ چون یقینا صحیحۀ عیص می‌گوید: الثنیة‌ من البقر شرط است که بقر ثنیه باشد، یعنی کمتر از یک‌سال قطعا نباید باشد. و ما احراز نکردیم این روایتی که می‌گوید: البقرة تبیعها و مسنها فی الذبح سواء می‌خواهد بگوید: کمتر از یک‌سال هم اگر بقره باشد مجزی است این را که احراز نکردیم؛ چون شاید حرف صاحب وافی درست باشد که تبیع ما دخل فی السنة‌ الثانیة هست. ما علم نداریم به مغایرت معنای تبیع با ثنی. ما از کجا علم پیدا کنیم؟ وقتی دو بزرگوار مثل وافی و مرآة العقول، علامۀ مجلسی و فیض کاشانی حرف‌شان این است که تبیع ما دخل فی الثانیة و علامۀ مجلسی هم می‌گوید: این روایت که می‌گوید:‌ تبیعها و مسنها فی الذبح سواء‌ موافق با نظر مشهور است که مشهور ثنی البقرة را گفتند ما دخل فی السنة‌ الثانیة. اگر واقعا احراز بشود ثنی و تبیع معنای‌شان مختلف است بله اشکال به آقای خوئی وارد است. اما این ثابت نشده است. شاید تبیع و ثنی و لو در بعض استعمالات هر دو به معنای واحد باشند؛ ما دخل فی السنة الثانیة. و با این بیان فرمایش آقای خوئی قابل تصحیح است.

منتها ما اشکال‌هایی داریم به فرمایش آقای خوئی که عرض می‌کنم.

اشکال اول راجع به صحیحۀ حلبی است. در صحیحۀ حلبی داشت که و سألته عن اسنانها سؤال کردم از سن معتبر در ذبیحه، امام فرمود: اما البقرة فلایضرک بای اسنانها ضحّیت. و اما الابل فلایصلح الا الثنی. گفته می‌شود که این ظاهرش این است که ابل باید ثنی باشد؛ بقر لازم نیست ثنی باشد. اگر این تعبیر بشود ظاهرش این است که ثنی به هر معنایی باشد، در ابل معتبر است نه در بقر. در حالی که صحیحۀ عیص می‌گوید: در بقر هم ثنی معتبر است؛ منتها ما در معنایش تردید داریم.

ما در جواب از این اشکال به ذهن‌مان می‌آمد که این‌طور عرض کنیم در دفاع از آقای خوئی؛ بگوییم: الثنیة من الابل یعنی شتر پنج ساله؛ حضرت می‌فرماید: بقر هر سنی داشت مهم نیست؛ اما شتر باید پنج‌ساله باشد؛ یعنی بقر لازم نیست پنج‌ساله باشد. بقر هم باید ثنی باشد ولی ثنی شبیه مشترک لفظی است؛ ثنی ابل وقتی می‌گویند، یعنی ابل پنج‌ساله؛ ثنی بقر که می‌گویند، یعنی حالا بقر یک‌ساله یا دوساله. امام که می‌فرماید: ابل باید ثنی باشد بقر هر چی شد شد، می‌گفتیم: این ظاهرش این است که ابل باید پنج‌ساله باید باشد بقر پنج‌ساله باشد یا نباشد مهم نیست.

این دفاع از آقای خوئی قابل تامل است. انصاف این است که ظاهر این صحیحه این است که ابل باید ثنی باشد؛ بقر هر چی شد شد. یعنی چه ثنی باشد چه نباشد؛ ظاهرش این است دیگه. ابل باید ثنی باشد بقر هر سنی داشت داشت، یعنی چه ثنی باشد چه نباشد. و این روشن نیست که بگوییم: ثنی مشترک لفظی است، نه، ثنی مشترک معنوی است، اختلاف در مصادیق است. مثل قدیم و جدید؛ مثلا شما میوۀ کهنه با فرش کهنه، خب فرش کهنه باید سال‌ها بگذرد تا بشود فرش کهنه اما میوۀ کهنه دو روز هم بگذرد می‌گویند: میوۀ کهنه میوۀ مانده. این اختلاف خصوصیات است نه این‌که معنای مانده فرق کند. ظاهرا ثنی مشترک معنوی بوده حالا بعضی‌ها می‌گویند: دندان‌های جلوی حیوان، ثنایا، ریخته می‌شود. احتمال دارد از این باب باشد. منتها شتر پنج‌ساله این‌طور می‌شود؛ بقر کمتر؛ معز کمتر.

و لذا انصاف این است که این صحیحۀ حلبی ظاهرش این است که در ابل ثنی بودن معتبر است؛ در بقر ثنی بودن معتبر نیست. خب این با صحیحۀ عیص که می‌گوید: باید بقر ثنی باشد تنافی پیدا می‌کند. نه این‌که تعارضا تساقطا؛ فوقش صحیحۀ عیص را حمل می‌کنیم بر افضلیت در این‌که بقره باید ثنی باشد.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که بقر هم ثنی دارد. وقتی می‌گویند: ابل باید ثنی باشد ولی بقر هر سنی بود مهم نیست، این ظاهرش این است که بقر چه ثنی باشد چه نباشد. بله ثنی بودن بقر با ثنی بود ابل مصداقا مختلفند ولی ظاهر این صحیحه این است که لازم نیست بقر، ثنی باشد. بالاخره ظاهر این روایت این است که بقر لازم نیست ثنی باشد ابل باید ثنی باشد. این ظهور را ما چطور از آن رفع ید کنیم؟

اشکال دوم به مرحوم آقای خوئی این است که انصافا گاو یازده‌ ماه و نیم، عجل است ولی وارد سال نو بشود، بشود دوازده ماه و یک روز، ناگهان می‌شود، بقر؟ اصلا نقض را واضح‌تر بگویم: یک روز مانده به این‌که سالش کامل بشود، عجل است؛ فردا که سالش کامل شد که شما می‌گویید: ذبحش مجزی است و شد بقر، با یک روز عجل می‌شود بقر؟ این خلاف وجدان است.

[سؤال: ... جواب:] کلام در این است که هر چه شما بفرمایید ولی وجدانا از دیروز که روز آخر سال اول این بقر بوده با امروز که روز اول سال دومش هست، هیچ فرقی نکرده این. دیروز عجل بود امروز بقر بود؟ خلاف وجدان است این.

اصلا عجل نوزاد است. به معنای گوساله نیست؛ گوساله یعنی گاو کوچک. عجل یعنی نوزاد گاو. نوزاد یعنی همان چند ماه اول. گوساله به معنای گاو کوچک این قبل از یک‌سال هم صادق است؛ شش‌ماهه هم که بشود به او نمی‌گویند نوزاد گاو. این‌طور نیست که تا قبل از رسیدن سال بر این،‌ به او بگویند عجل؛ بعد از این‌که سال رسید به او بگویند بقر. این‌ها خلاف وجدان است.

ثالثا: شما فرمودید: در شبهۀ صدق عجل و بقر قاعدۀ اشتغال جاری می‌شود. این با مبانی اصولی شما نمی‌سازد. شبهۀ مفهومیۀ عجل و بقر به نظر شما بازگشتش به شبهۀ حکمیه است. مثال بزنم: شارع به من گفت: اکرم عادلا؛ نمی‌دانم عادل یعنی مجتنب از معصیت یا به معنای مجتنب از کبیره. شما نمی‌گویید: دوران امر می‌شود بین اقل و اکثر؟ حالا یا به تعبیر دقیق‌تر بین تعیین و تخییر؟ من واجب است یک شخصی را اکرام کنم نمی‌دانم شرطش این است که گناه نکند یا شرطش این است که گناه کبیره نکند. قدر متیقن این است که گناه کبیره اگر بکند، مجزی نیست اکرام او. اما اصل برائت می‌گوید که شرط نیست که گناه کبیره هم نکند. نظر آقای خوئی این است. فرض این است که اگر جایز باشد بر من ذبح این گاو مثلا ده ماهه، این‌که معنایش این نیست که بر من جایز نیست ذبح گاو سه‌ساله؛ مخیرم دیگه. یک طرف احتمال، تخییر است. من فی علم الله احتمال می‌دهم این گاو ده‌ماهه صدق کند عرفا بر او بقره، اگر صدق کند بقره که متعین نیست ذبح او؛ مخیرم بین ذبح او و ذبح مادر او؛ ذبح یک گاوی که سه‌ساله است. پس می‌شود دوران امر بین تعیین و تخییر. نمی‌دانم بر من واجب است که بروم بقره‌ای را که یک ‌سال بر او گذشته یا آن‌که امام احتیاط واجب کرد بقره‌ای که دو سال بر او گذشته یا نه، مخیرم؛ می‌توانم این بقرۀ ده‌ماهه را هم ذبح کنم. خب اصل برائت از تعیین جاری می‌کنم. خب چطور ایشان فرمود که مقتضای قاعدۀ اشتغال این است که احتیاط بکنم؟

بله خوب بود ایشان می‌فرمود: اگر شک هم بکنیم در صدق بقره، رجوع می‌‌کنیم به صحیحۀ عیص که می‌گوید: باید بقره، ثنی باشد و قدر متیقن از او این است که کمتر از یک سال نداشته باشد؛ چون کمتر از یک سال قطعا ثنی نیست. کاش ایشان می‌گفت: به او رجوع می‌کنیم. نه به اصل اشتغال. یعنی می‌گفت: اگر شک بکنیم کمتر از یک‌ سال بقره یا عجل، ظهور صحیحۀ عیص که می‌گوید: الثنیة من البقر محکم است که می‌گوید: کمتر از یک‌سال مجزی نیست.

ولی آن دو اشکال قبلی ما سر جای خودش هست. و اگر نبود تسالم بر این‌که بقرۀ کمتر از یک‌سال مجزی نیست ما جرئت می‌کردیم، می‌گفتیم‌: مجزی است؛ بخاطر صحیحۀ محمد بن حمران؛ بخاطر صحیحۀ حلبی. و حمل می‌کردیم صحیحۀ عیص را بر افضلیت. ولی تسالم اصحاب مانع از این است.

اما راجع به صحیحۀ محمد بن حمران، البقرة تبیعها و مسنها فی الذبح سواء، ما از آقای خوئی دفاع کردیم ولی انصاف این است که ظهور عرفی تبیع با ثنی متغایر است. درست است که شما تبیع را می‌گویید: مجمل است ثنی هم مجمل است، اما متفاهم از کتب لغت این است که تبیع، قبل از ثنی است و ثنی را با مسن یکی دانستند. در مبسوط هست: المسنة هو الثنی فی اللغة و روی عن النبی صلی الله علیه و آله: المسنة هی الثنیة. یعنی تبیع ثنی نیست؛ مسن ثنی است. مبسوط جلد 1 صفحۀ 198.

راجع به معز. معز هم حکم بقر را دارد. معز، بز مثل بقر همین بحث‌ها در موردش می‌آید. تکرار نمی‌کنیم.

اما راجع به ضأن. ضأن حالا بگویید: بره یا بگویید: قوچ و میش.

[سؤال: ... جواب:] گوسفند که شامل بز هم می‌شود. نمی‌شود؟ بگویید: گوسفندی که بز نیست.

در مناسک‌ها ترجمه می‌کنند می‌گویند: میش و قوچ. حالا اگر عامیانه بگوییم: بره.

در روایات در صحیحۀ عیص و روایات دیگر می‌گوید که باید ضأن، جذع باشد. الجذع. این را روایات متعدده‌ای داریم.

صحیحۀ ابن سنان: یجزئ من الضأن الجذع و لایجزئ من المعز الا الثنی.

صحیحۀ معاویة‌ بن عمار از این واضح‌تر است: یجزئ فی المتعة درحج تمتع الجذع من الضأن و لایجزئ جذع من المعز.

اما تازه اول اختلاف است. جذع من الضأن یعنی چند ماهگی گوسفند؟

علامه در تذکره و منتهی گفته: گوسفند شش‌ماهه که وارد ماه هفتم بشود.

سرائر می‌گوید: گوسفند هفت‌ماهه که وارد ماه هشتم بشود. این را نسبت به شهید در دروس هم دادند. شهید در دروس می‌گوید: و یجزئ من الضأن ما کمل سبعة اشهر و قیل ستة اشهر. جذع از ضأن آنی است که هفت ماهش کامل بشود یعنی وارد ماه هشتم بشود.

قول سوم: می‌گویند: جذع من الضأن آن است که وارد سال دوم بشود؛ یک سالش کامل بشود تا بشود جذع. مفاتیح الشرائع فیض کاشانی می‌گوید: الجذع من الضأن فی اللغة ما له ستة اشهر. شش‌ماهه باشد لغةً می‌گویند: جذع. و فی المشهور ولی فتوی مشهور ما دخل فی الثانیة هست. در نهایۀ ابن‌اثیر هم کتاب لغت را بخواهیم حساب کنیم موافق با همین مطلب است که بگوییم: ضأن گوسفند یک‌ساله است. می‌گوید: الجذع من الضأن ما تمت له سنة. و قیل اقل منها. جوهری در صحاح می‌گوید: الجذع ولد الشاة فی السنة الثانیة. از قاموس هم همین نقل شده.

چه بکنیم؟ این هم که شد مایۀ اختلاف. آقای خوئی یک مطلبی فرموده که ظاهرا تتبعش ناقص بوده. فرموده: ما از همین اجمال جذع استفادۀ خودمان را می‌کنیم. دو احتمال در جذع هست: یکی آن‌که یک‌سالش کامل شده وارد سال دوم شده. یکی آن‌که هفت ماهش کامل شده و وارد ماه هشتم شده. قدر متیقن این است که کمتر از هفت‌ماهه یعنی کمتر از آن‌که داخل شده در ماه هشتم مجزی نست؛ چون قطعا جذع نیست. ولی هشت‌ماهه و نه‌ماهه و ده‌ماهه نمی‌دانیم جذع به آن‌ها می‌گویند یا نمی‌گویند، اصل برائت جاری می‌کنیم از اعتبار این‌که ضأن حتما باید بیشتر از هفت‌ماهه باشد.

دو نکته اینجا عرض کنم:

یک نکته این است که ایشان اگر می‌خواست قدر متیقن بگیرد، علامه که در تذکره و منتهی گفت: ما کان له ستة اشهر و دخل فی الشهر السابع. قدر متیقن این است که کمتر از شش‌ ماه نباشد؛ یعنی وارد ماه هفتم بشود. این قدر متیقن است نه این‌که وارد ماه هشتم بشود. این یک مطلب که اگر می‌خواستید قدر متیقن بگیرید باید این را می‌گفتید. شبیه همین فتوی آقای زنجانی که می‌گویند:‌ شش‌ماهه باشد کافی است؛ لازم نیست که وارد ماه هشتم بشود؛ وارد ماه هفتم هم بشود، کافی است.

اشکال دوم که در آن تامل بکنید این است: گفته می‌شود جناب آقای خوئی! شما در مورد بقر و عجل که شک می‌کردیم می‌گفتید: اصالة الاشتغال؛ اما در مورد جذع من الضأن یا در مورد ثنی من البقر که شک می‌کنیم مثلا نمی‌دانیم جذع من الضأن یک‌ساله است یا هفت ماهه می‌گویید: در مشکوک رجوع می‌کنیم به اصل برائت؛ این‌ها با هم چه فرق می‌کند؟ خب اینجا هم شک می‌کنیم در صدق واجب که الجذع من الضأن است: و لایجزئ من الضأن الا الجذع. خب اینجا هم بگویید: شک می‌کنیم در صدق جذع قاعدۀ اشتغال جاری است. کما این‌که در مورد صدق بقر قاعدۀ اشتغال جاری کردید. تامل بفرمایید انشاءالله تا فردا.